

بختیاری در گذشته دور

پژمان بختیاری

۴

در سال ۳۳۰ پیش از مسیح داریوش سیوم آخرین شهریار هخامنشی کشته شد و اسکندر باقتل او کار ایران را تمام شده میدانست و این اطمینان هم نابخوابود زیرا تنها واسطه‌ای که میتوانست بیش از پنجاه قوم و ملت متنوع را برگرد در فشی واحد جمع کند شخص پادشاه بود که دیگر وجود نداشت اما باختریان یعنی نیاکان قوم بختیاری نشان دادند که ایرانی، ایرانی پاک‌نژاد حتی در موقعی که مرکز مملکت خالی مانده باشد از جانفشانی در راه میهن و استقلال زادگاه بزرگ خویش دست نکشیده و مقاومت در برابر بیگانه را موضوعی عبث نمیشمارد اما اگر بخواهیم جنگها و قیامهای متوالی آن قوم را از روی نوشته‌ها و تواریخ بیطرفان و مخالفان روزگاران گذشته نقل و شرح کنیم موضوع طولانی شده و خوانندگان را خسته خواهد کرد و ما هم می‌خواهیم در همین شماره بمقاله خود خاتمه دهیم همینقدر گفته‌شود که زدوخوردهای باختریان و مقدونیان بالغ بر دو سال فعالیت و تحرك دایم داشت و دیویونانی پس از لشکر کشی‌ها و کشتارهای وحشیانه و تسخیر قلاع و برانداختن شهرها موفق شد آرامشی در آندیار برقرار کند.

دیودور گوید در موقع فرونشاندن یکی از شورشهای سغد، اسکندر صدویست هزار نفر را از دم شمشیر گذراند «تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل» میدانیم که طغیان و پایداری باختریان در زمان و بوسیله بسوس آغاز گردید و اگر او بواسطه خیانت همگامان خطاپیشه از میان نمیرفت شاید کانون پایداری باختریان، مرکز یک جنبش عظیم همه‌جانبه برای دفع اسکندر میگردد.

کنت کورث گوید: اسکندر امر کرد از تمام ایالات ایران بهترین جوانان را برگزیده برای خدمت در سپاه او گسیل نمایند تا از یکسو از نیروی مقاومت ایرانیان در موقع شورش بکاهد و از سوی دیگر خویشاوندان و اقوام آنان از بیم اعدام اینان دست بطغیان نزنند.

این شرح نشان میدهد که در نقاط دیگر امپراطوری ایران هم قیامهایی صورت میگرفت ولی چون مرکزی برای هم آهنگ ساختن آن سرکشی ها وجود نداشت نتیجه ای حاصل نمیشد. خلاصه طغیانهای پیاپی اقوام باختری پس از دو سال کوشش و جانبازی و تحمل تلفات عبرت انگیز متدرجاً خاموش و راه گردنفرازی اسکندر هموار شد ولی ما از شرح آنها خودداری کرده این مقاله را باز کر دو حادثه همانند (بدون ارتباط با داستان اسکندر) خاتمه میدهیم.

پیش ازین گفته شد که در طایفه بختیاری قبیله ایست بنام «گادوش» که بی شک از اعقاب گادوشان روزگار قدیمند که محل سکونتشان بتحقیق روشن نیست اما جریان حوادث نشان میدهد که در آذربایگان میزیسته اند.

در صفحه ۱۱۲۷ تاریخ ایران باستان نوشته شده که گادوشان در کیلان سکنی داشته اند و بعضی ها تصور می کنند که طالشان کنونی از بازماندگان طایفه مذکور هستند. بنظر بنده این مطلب درست نیست زیرا که در همان تاریخ هنگام بحث از لشکر کشی اردشیر بجنک آنان آمده است که دیار گادوشان سرزمینی است کوهستانی که در آن نه غله میروید نه درخت میوه در نتیجه لشکریان اردشیر گرفتار سختی و قحطی شده حتی اسبان سواری را کشته و خوردند. بدیهی است این اوصاف با وضع طبیعی کیلان وفق نمیدهد و شرحی که قبلاً درباره برف و باران و بادهای سرد آن سامان میدهد با آب و هوای آذربایجان مناسب ترست مخصوصاً همسایگی آنان با باختر مؤید این معنی است در هر حال قبیله عظیم گادوشان بر اثر بزرگ شدن باختریان فاقهای داخلی یا دلایل دیگر ضمیمه باختر گشته در آن مستحیل شدند و قصه ای را که نقل میکنیم مربوط بزمان عظمت آنها و راجع بموقعی است که کورش قصد تسخیر بابل و قلعه مستحکم راداشت که آسوریان برای جلوگیری از حملات باختریان به بابل ساخته بودند.

برای این جنگ بیست هزار سوار و چهارده هزار پیاده از گادوشان برای خدمت بشه‌ریار هخامنشی تجهیز شده بود و آنان با اعتماد به جنگاوری خویش در صدد نمایشی از حمیت و فداکاری برآمده بدون اطلاع و اجازه کورش بشه‌ری مستحکم که پادشاه بابل در آن موضع گرفته بود حمله بردند پادشاه مزبور چون بقتل نفرات مهاجمین توجه نمود و اطمینان یافت که حیل‌های درکار نیست بالشکری انبوه و کارگشته بآن گروه تاخته و در اندک زمانی دسته‌های پراکنده آنان را در حلقه‌های محاصره افکند و قسمت اعظم آن جماعت را طعمه شمشیر ساخت فقط عده‌ای قلیل توانستند جان بدر برند کورش بمحض اطلاع بر آن حادثه بیاری آنان شتافت و دسته‌های باقیمانده را از خطر نجات داد و فرمود که مجروحان را معالجه و مقتولان را دفن کنند آنگاه جماعات دلشکسته گادوش را احضار کرد فداکاری و جانبازی ایشانرا ستایش نمود شخصاً بیعت زخمیان رفت و در ضمن استمالت شکست خوردگان فرمود: انسان همیشه در معرض اشتباه و خطا کاریست، هیچ کس از این قانون مستثنی نیست اما از هر اشتباهی میتوان درسی آموخت شما اکنون بخوبی دریافته و متوجه شدید که هرگز با عده‌ای اندک بدون رابطه با قسمتهای دیگر و استحکام وضع خود نباید بجنگ پرداخت اگر هم وقتی لازم آمد که عده‌ای کوچک وارد معرکه شود باید با اقدامات احتیاطی قسمتهای دیگر توأم وهم آهنگ باشد تا در موقع ضرورت از یاری آنان بهره‌مند گردد.

سپس فرمود: اکنون بروید شام بخورید استراحت کنید تا فردا برای جبران این لطمه کوچک اقدام کنیم و به فتحی بزرگ نایل شویم. این بود رفتار کورش با سپاهیان که بدون دستور او دست‌بکاری زده بودند که ممکن بود بشکست عمومی لشکرهای او منتهی گردد.

سیزده قرن از آن واقعه گذشت جماعتی از ایرانیان ناراضی حکومت فرسوده صفوی را برانداخته تقریباً بر سراسر کشور استیلا یافتند ولی از بختیاریان شکستی سخت خورده از تصرف آنجا منصرف شدند اندکی بعد ستاره اقبال نادر طلوع کرد و بختیاریان بی‌درنگ به او پیوستند. در سال ۱۱۴۹ که قهرمان افشار قصد حمله به هندوستان را داشت

چهار هزار سوار بختیاری نیز برای خدمت احضار شدند و در قندهار به اردوی نادر رسیدند و شنیدند که آن شهر بسختی مقاومت می‌ورزد و چند روز پیش در ۲۲ ذی‌قعدة حمله بزرگ و کوبنده لشکریان ایران با داشتن توپخانه قوی و تجهیزات کامل بی‌اثر ماند چنانکه نادر نگران شده و دستور فرموده است شهری بنام نادر آباد برای سکونت سپاهیان در فصل سرما که زیاد دور نیست بسازند و معلوم است که نادر امیدی بتسخیر شهر در آن نزدیکی‌ها ندارد.

استماع این خبر بر سواران شجاع بختیاری گران آمد و مصمم شدند که شبانه بشهر حمله برند یا آنرا تصرف نمایند یا جان در سر آنکار گذارند و حتی آنقدر صبر نکردند که خستگی سفر طولانی از تنشان دور شود و در شب دوم ماه ذی‌قعدة سال ۱۱۴۹ با آرامی و سکوت نردبانهای معدودی را که سرعت تهیه کرده بودند بر دیوار نهاده با غافلگیر ساختن حریف خود را بیاروی شهر رسانیدند و صیدمراد نامی از طایفه آسیوند رایت سربلند ایرانرا بر فراز دروازه شرقی قندهار بر فراشت وعده‌ای نیز از دیوار پائین رفتن دروازه را بر روی دسته دیگری از بختیاریان که منتظر ایستاده بودند گشودند در اینوقت صیدمراد بانمره‌ای رعد آسا فریاد زد «اقبال اقبال نادر»

بزودی خبر گشوده شدن دروازه قندهار بسمع شاهنشاه رسید و بامراو صفوف آماده سپاه بشهر تاختند بختیاریان هم تامل راجا نیز ندانسته به ارك شهر که بسیار مستحکم بود و بخوبی حفاظت میشده هجوم برده با قبول تلفات سنگین آنجا را نیز متصرف شدند و هنگامی که آفتاب از پشت کوههای خراسان قیافه خندان خود را نشان میداد صیدمراد بادی‌نی خون آلود بیرق ایرانرا بر بام ارك افراشته با صوتی رسا گفت «اقبال اقبال نادر» «اقبال...» اما قادر با تمام جمله نشده بزمین در غلطید و در راه اعتلای نام مقدس ایران جان سپرد.

تصرف بقیه شهر و کوبیدن مراکز مقاومت حریف بزودی خاتمه یافت و نادر با صورتی برافروخته و خشم آگین سران بختیاری را که غالباً مجروح و ناتوان بودند احضار نموده پرسید چه کسی بشما فرمان حمله بشهر داد ؟

– قربان عشق بخدمتگزاری ، علاقه بجانبازی در راه شاه ووطن .
 – احمقها ! هیچ میدانید که اگر شکست میخوردید و گریزان بلشکرگاه
 برمی گشتید برسرمز و همان وطنی که ادعای عشق او را دارید چه بلائی وارد میشد ؟
 – اعلیحضرتا ما اگر پیروز نمیشدیم فرار هم نمی کردیم جان در نظر ما ارزشی
 ندارد آنقدر پایداری میکردیم تا همه کشته شویم .
 نادر که خود را در برابر جماعتی ناچیز ، شکست خورده و تحقیر شده میدید
 فرمان داد که جمیع سران بختیاری را گردن بزنند و افراد عادی را از خدمت اخراج کنند
 میرزا مهدی خان منشی مخصوص او از نحوه فرمان شاهانه احساس کرد که
 بی میل بشفاعت نیست و از آنجا که طبع شعری هم داشت زمین را بوسه داده این رباعیرا
 بعرض رسانید .

تو مپندار بختیاری کرد بخت بیدار بود و یاری کرد
 شاه ایران و نادر دوران خاک در چشم قندهاری کرد

دیگران هم استغائه کنان عفو و اغماض شاهرا مستدعی شدند و نادر از سرخون
 آنان گذشت اما همگی را از جرگه لشکریان خود خارج کرد .
 این شرح معروف روحیه دو پادشاه قهرمان تاریخ ایرانست که ۱۲۶۱ سال فاصله
 زمانی داشتند و باید اعتراف کرد که داوری در نحوه عمل و شیوه فرماندهی آنان از عهده
 ما خارج است .

چون صحبت از شاعری میرزا مهدی خان شد این واقعه را هم بخوانیم .
 نادر بر نمدی ضخیم می نشست که صدای پای اشخاص آرامش فکر او را مختل
 نسازد . روزی میرزا مهدی خان در حالی که فرمانهای امضا شده را در دست داشت پس پس
 رفته میخواست از حضور شاه خارج گردد ناگهان پای برقدحی چینی نهاد و تراق شکستن
 آنرا بلند کرد . نادر سر برداشت و پیش از آنکه آتش غضبش مشتعل گردد میرزا مهدی خان
 بخاک افتاده بداهتا گفت :

کاسه چینی به چشم کله فغفور بود چون سگ این آستانم پانهادم بر سرش